

## بسم الله الرحمن الرحيم

بحث به آیه 117 از سوره مبارکه بقره رسید. پیش از ورود به بحث، دو سؤال مطرح شده است که ابتدا به آن‌ها پاسخ می‌دهیم و سپس به مباحث تفسیری می‌پردازیم.

سوالات پیش از جلسه

سوال اول: نسبت «ایمان» و «عمل صالح» در مورد شیعیان

یکی از فضلاء راجع به آن بحثی که درباره شرطیت «عمل صالح» در کنار «ایمان» داشتیم، سوالی مطرح کرده‌اند. اگر به یاد داشته باشید، عرض کردیم که از آیات قرآن - بیش از 300 مرتبه - استفاده می‌شود که باید ایمان در کنار عمل صالح باشد؛ مانند تعبیر «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (بقره، 25).

حال، این دوست بزرگوار سوال کردند که ما روایاتی راجع به «ایمنی شیعیان» داریم. (حتماً هم منظورشان شیعه‌ای است که عمل صالح ندارد، نه شیعه‌ای که عمل صالح دارد؛ چرا که آن قسم دوم، بحثی ندارد). خلاصه کلام ایشان این است که مثلاً بگوییم روایات «تأمین شیعیان» نسبت به آیات «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، رابطه «عام و خاص» برقرار می‌کند. به عنوان مثال، آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ» (لقمان، 8)، «عام» باشد و روایات، آن را تخصیص بزند که: «إِلَّا شِيعِيَانِ»؛ که اگر عمل صالح هم نداشتند، «لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ». یعنی برای شیعه، یک «حاشیه امنی» درست بشود. بیان فنی این دوستان هم این است که آیات، «عام» هستند؛ روایات تأمین شیعه، «خاص» هستند؛ و هر خاصی بر عام مقدم می‌شود.

پاسخ: در اینکه اعتقاد به تشیع و حب اهل بیت (علیهم السلام) در جاهای زیادی به کمک انسان می‌رسد، ما هیچ اشکالی نداریم. ممکن است شیعه‌ای باشد که اهل برخی گناهان هم باشد، ولی اهل بیت (علیهم السلام) را دوست دارد و همین دوستی اهل بیت، او را از شفاعت ایشان بهره‌مند کند؛ چه در برزخ، چه در وقت مردن و چه در قیامت. وقتی کلید بهشت دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) است - طبق روایاتی که شیعه و سنی دارند و حضرت را «قاسم الجنة و النار» می‌دانند - طبیعی است که این «قاسم» برای کسی که در طول حیات دوستدار او بوده، از او دفاع کرده و به زیارتش رفته است، وساطت کند. این مطلب صحیح است و شواهدی هم می‌توان بر آن یافت.

اما بحث بر سر «تأمین خاطر» و ضمانت قطعی است؛ به این معنا که یک شیعه‌ای، ولو کار شمر را کند، بگوید ما «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً» (بقره، 80)؛ یا بگوید «لَنْ يَدْخُلَ الْجَحِيمَ مَنْ كَانَ مُحِبًّا لِأَبِي طَالِبٍ»! این همان حرفی است که یهود و نصارا می‌زدند. ما می‌خواهیم بگوییم این «تأمین خاطر» به این شکل [اطلاق] صحیح نیست. نکته فنی در پاسخ به این دوست فاضل این است که:

اولاً: همه جا «عام و خاص» جریان ندارد. آیا نشنیده‌اید که بعضی از عموماً، «إِباء از تخصیص» دارند؟ (یعنی تخصیص‌بردار نیستند). آیا می‌شود آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» را استثناً زد، به نحوی که یک حاشیه امن برای فاسقین درست کند؟ این‌گونه عموماً قابل تخصیص نیستند. مگر نخوانده‌اید که برخی عموماً اباء از تخصیص دارند؟ مثلاً اگر فرمود: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (مائده، 2) یا «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده، 2) یا «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره، 194)؛ آیا اینها قابل تخصیص هستند؟ لذا باید دقت کرد. وقتی یک اساس درست می‌شود، اگر روایتی هم هست، باید آن را توجیه کرد (البته اگر سنداً و دلالتاً کامل باشد)؛ مثلاً همان توجیهی که قبلاً کردیم و گفتیم: «بله، شیعه امیدوار باشد، اما نه اینکه شعار یهود و نصارا را بدهیم». (جالب اینکه در همه ملت‌ها هم هست؛ بودیست‌ها و هندوئیست‌ها هم برای خود چنین

ادعاهایی دارند).

ثانیاً: انسان باید همه روایات را ببیند. ما آن روزی که بحث می‌کردیم، گفتیم که روایات ما راجع به کفایت محبت به‌تنهایی، یا شرط بودن عمل، «ده گروه» روایت است. (این حاصل یک تحقیق سه چهار ماهه است). درست است روایاتی داریم که می‌فرماید اگر محبت ما را داشته باشید و از سر تا پا غرق گناه باشید، خیالتان راحت باشد. اما در مقابل، روایاتی هم داریم که می‌فرماید: «إِنَّ وَلَآئِنَّا لَا تُدْرِكُ إِلَّا بِالْعَمَلِ». روایاتی داریم که می‌گوید اصلاً شیعه با «عمل» شیعه می‌شود؛ شیعه یعنی «پیرو». در روایات آمده شیعه ما نیست کسی که فلان کار و فلان کار را کند. به عنوان نمونه، برخورد امام رضا (علیه السلام) با برادرشان «زید» را ببینید. زید فساد کرده بود و عده‌ای جوان داغ را دور خود جمع کرده بود. امام به او فرمودند: پدرت موسی بن جعفر (علیه السلام) با نماز و روزه‌اش می‌خواهد به بهشت برود؛ تو اگر بنا شد بدون نماز و روزه و با همه فساد به بهشت بروی، پس تو از پدرت بالاتری! چون تو با عمل نکردن داری به بهشت می‌روی و او با زور عمل می‌رود! بنابراین، شما سوال کننده محترم بین «آیات» و «این روایات» عام و خاص درست کردید؛ با روایاتی که در «خود روایات» تعارض دارند چه می‌کنید؟ آنجا هم عام و خاص درست می‌کنید؟ آنجا دیگر نمی‌شود رابطه عام و خاص برقرار کرد. خیلی حوصله می‌خواهد. دوستان ما کمی بی‌حوصله‌اند. باید روایات را بررسی کرد. شاید یک تابستان وقت بخواهد که من ادله این بحث را جمع‌وجور کنم و به گمان خودم به دور از افراط و تفریط ارائه دهم.

ولی باز هم تأکید می‌کنم: نقش محبت اهل بیت (علیهم السلام) را نباید انکار کرد. (دعوی ما قبل از انقلاب با برخی آثار [دکتر شریعتی] همین بود که او عمل‌گرایانه (Pragmatism) فکر می‌کرد و می‌گفت فلان یهودی مبارز را بر فلان آیت‌الله غیر مبارز مقدم می‌کنم). ما آن فکر را نداریم و اندیشه مردم باید اصلاح شود. خیلی باید به محبت اهل بیت (علیهم السلام) امیدوار بود؛ اما اینکه بگوییم محبت اهل بیت (علیهم السلام) «شرط کافی» است و هر «محبّی» با محبت اهل بیت (علیهم السلام) دیگر «تأمین شده» است، این اندیشه یهود، نصارا، بودیست‌ها و هندوئیست‌هاست. این را نباید بگوییم.

سوال دوم: معنای «اتخذ الله ولدا» در آیه 116

اشکال دومی را دوستان آقای روح الامین مطرح کردند (که البته این اشکال از غیر ایشان هم به من منتقل شده است) راجع به آیه 116 که داشتیم: «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» (بقره، 116).

خلاصه اشکال این است - که شاید بیان من موهم این بوده - که اهل کتاب و مشرکین می‌گفتند خدا فرزند می‌آورد؛ یا پدر است یا مادر و صاحب فرزند است. به من گفتند که شما این‌گونه معنا کردید. در حالی که «اتخاذ ولد» - که در قرآن شاید 13 بار آمده باشد - یک چیز «تشریفاتی» بوده که آن‌ها معتقد بودند. یعنی واقعاً نمی‌گفتند عیسی پسر خداست و خداوند پدر عیسی است؛ بلکه مثل «فرزندخوانده» بوده است. از یکی از مفسران قابل احترام هم نقل کردند که این اتخاذ، تشریفاتی بوده است. پاسخ:

اینکه ما بگوییم «اتخذ الله» معنایش «ولد تشریفاتی» است و آن‌ها (یهود، نصارا، بت‌پرستان) می‌گفتند خداوند مثلاً فرشتگان را «دختران افتخاری» یا عیسی و عَزِیر را «پسر افتخاری» خود خوانده است؛ این در دست ما نیست که این‌گونه معنا کنیم یا نکنیم. ما باید به عقاید آن‌ها نگاه کنیم.

وقتی به سراغ عقاید آن‌ها می‌رویم، هر دو اعتقاد دیده می‌شود:

1. اعتقاد به زاد و ولد حقیقی: معتقد بودند خداوند زاد و ولد دارد و ولد، ولد حقیقی است. (العیاذ بالله)

2. اعتقاد به زاد و ولد تشریفاتی: ممکن است بعضی‌هایشان هم از باب «اضافه تشریفاتی» - مثل «بیت الله» (خانه خدا) یا «یوم الله» (روز خدا) - این را می‌گفتند.

اینکه دوستان می‌گویند اعتقاد آن‌ها این بوده (یعنی فقط تشریفاتی) و آدرسی از یک تفسیر می‌دهند؛ شما تفاسیر دیگر را هم نگاه کنید. مثلاً «جوامع الجامع» مرحوم طبرسی را نگاه کنید. (مرحوم طبرسی سه دوره تفسیر نوشته و این تفسیر، آخرین و فشرده‌ترین دوره تفسیری ایشان است و بسیار ارزشمند است). ایشان ذیل همین آیه، برداشتش از «اتخذ الله» این است که آن‌ها می‌گفتند خدا حقیقتاً بچه دارد! راجع به عَزِیر می‌گفتند واقعاً پسر خداست؛ در مورد عیسی مسیح می‌گفتند جسماً و روحاً از خداست.

البته اصراری نیست. حرف امروز باید جامع باشد. اگر شما هم خواستید تفسیر کنید، اما ظاهراً هر دوی آنها بوده است؛ یعنی

هم اعتقاد تشریفاتی بوده و هم اعتقاد به فرزندآوری حقیقی. من در فرصتی که انجیل متی و یوحنا را نگاه می‌کردم، هر دو تعبیر را می‌شد پیدا کرد. هم تشریفاتی و هم اعتقاد غلطی که داشتند. مثلاً یک جا می‌گویند روز قیامت عیسی مسیح «پسر»، در کنار «پدر» می‌نشیند! یعنی به «جسمیت» هم معتقدند.

این همان اندیشه کفرآمیزی است که متأسفانه برخی از اهل سنت [بلکه وهابیان] دارند که قائل به جسمیت خدا هستند (العیاذ بالله). جالب این است که همه را متهم به کفر و شرک می‌کنند و خودشان شرک‌آمیزترین اندیشه را دارند. الان هم در کتاب‌هایشان می‌گویند ما خدا را با همین چشم سر می‌بینیم! اینها شرک است و همه چیز را به هم می‌زند. کسی که از اهل بیت (علیهم السلام) و روح قرآن فاصله بگیرد، دچار همین حرف‌ها می‌شود. لذا نظر برگزیده در مورد «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» این است که می‌تواند به هر دو شکل باشد. ما نمی‌توانیم در فیضیه بنشینیم و بگوییم منظور فقط تشریفاتی بوده؛ باید کلمات خود آن‌ها را بررسی کنیم. اگر کلماتشان فقط ولد تشریفاتی بوده، معنای آیه همان است؛ اگر معتقد به جسم و فرزند حقیقی بودند، معنای آیه آن است (همانطور که طبرسی معنا می‌کند)؛ و اگر هر دو بوده (که ظاهراً همینطور است)، آیه می‌تواند ناظر به هر دو گروه باشد.

تفسیر آیه 117 سوره بقره

ما دو هفته قبل وارد آیه 117 شدیم:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره، 117).

ترجمه: [بی سابقه ماده، مدت و نقشه] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. هنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می‌گوید: «باش». پس بی درنگ می‌باشد.

ما این آیه را معنا کردیم. «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ گفتیم «بَدِيع» دو احتمال دارد:

1. می‌تواند به معنای «مُبْدِع» (اسم فاعل) باشد؛ یعنی صفت خداوند باشد. (صفت مشبیه معنای فاعلی می‌دهد، مثل «قتیل» به معنای «قاتل»). یعنی خداوند، «بَدِيع» (نوآور) آسمان‌ها و زمین است.

2. می‌تواند به معنای «مُبْدَع» (اسم مفعول) باشد؛ یعنی صفت آسمان‌ها و زمین باشد. (مثل «قتیل» به معنای «مقتول»). در این صورت تقدیر آیه این است: «بَدِيعُ سَمَاوَاتِهِ وَارْضَتِهِ» (آسمان‌ها و زمین او نوآوری شده هستند). در این حالت، «وصل به حال متعلق» خواهد بود. (البته این مستلزم آن است که الف و لام «السَّمَاوَاتِ» و «الْأَرْضِ» را جانشین ضمیر مضاف الیه بگیریم که خلاف ظاهر است).

لذا همان معنای اول (که «بَدِيع» صفت خداست) اظهر است.

تفاوت «ابداع» (خلقت) با «تغییر»

نکته‌ای که درباره مفهوم «بَدِيع» است. خداوند «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است. «بَدِيع» یعنی خلق بدون الگو و سابقه؛ این غیر از «تغییر» است.

من و شما خیلی چیزها را «تغییر» می‌دهیم. یک برگ کاغذ سفید را برمی‌داریم و با خودکار پر می‌کنیم؛ یعنی برگ سفید را تبدیل به نوشته می‌کنیم. نجار هم مقداری چوب، چسب، میخ و سیخ را برمی‌دارد و تخت درست می‌کند. بنّا هم مقداری گل، آجر، ماسه و شن و آب را برمی‌دارد و خانه درست می‌کند. اگر دقت کنید، همه اینها «تغییر» است. این گوشی که الان دست من است، نبوده است؛ اما سازنده این گوشی، آن را از موادی که در اختیارش بوده، ساخته است. بشر همیشه «کاشف» است، نه «خالق». آقای ادیسون، آقای پاستور، یا گراهام‌بل (که تلفن را اختراع کرد)، این‌ها خالق نبودند. هنر گراهام‌بل این بود که «کشف» کرد بعضی سیم‌ها انتقال صدا می‌دهند؛ او این «خاصیت» را به سیم نداد، بلکه خاصیت سیم را کشف کرد. بنابراین، کل جهان با همه تغییراتی که انسان‌ها می‌دهند، همه‌اش «تغییر» و «کشف» است، نه «خلق» به معنای ایجاد عدم [از عدم].

به‌همین دلیل، بشر یک «اتم» نمی‌تواند به دنیا اضافه کند. می‌گویید هر روز دارد چیز جدید درست می‌کند؛ می‌گوییم «درست می‌کند» [نه اینکه خلق کند]. می‌گویید هر روز کشف تازه می‌کند؛ می‌گوییم «کشف می‌کند». (اینها را به مردم بگویید، دیدشان نسبت به خدا عوض می‌شود).

بشر یک اتم نمی‌تواند اضافه کند؛ چنانکه نمی‌تواند یک سر سوزن کم کند. اگر خانه‌ای را آتش می‌زند، نهایتاً «ماده» را تبدیل به «انرژی» می‌کند، یا [در فرآیندهای پیچیده] انرژی را تبدیل به ماده می‌کند. نمی‌تواند کم یا زیاد کند.

پاسخ به شبهه مادی‌گرایان (ماتریالیست‌ها)

در دهه 50 که موج افکار ماتریالیستی (Materialism) در ایران و دانشگاه‌ها زیاد بود. آنها متفکرانی داشتند که شبهاتی مطرح می‌کردند. مثلاً می‌گفتند اعتقاد به خدا باوری در دلش تناقض دارد (کار به اسلام هم نداشتند، بلکه اصل اعتقاد به خدا منظورشان بود).

شبهه این بود که: شما خدا باوران می‌گویید «از عدم، هستی آفریده شده است»؛ مگر «عدم» می‌تواند منشأ هستی باشد؟ بعد نتیجه می‌گرفتند که خلقی در کار نیست و همه‌اش «تغییر صورت» است.

آن موقع بزرگان ما (مانند مرحوم آقای شوشتری، استاد ما در عقاید) پاسخ می‌دادند.

پاسخ این است: ما نمی‌گوییم «خلق از عدم» (Creation from Nothingness) به این معنا که ناو، نان را از آرد درست کرده است. ما این «از» را نمی‌گوییم. ما می‌گوییم: «خلق هستی مسبوق به عدم است». قرآن می‌فرماید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا» (انسان، 1).

«خلق بعد کونه عدما»، غیر از «خلق من العدم» است. (البته در دعای جوشن کبیر داریم: «يَا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ» (فراز 80)، که آن «مِنْ» حتماً باید توجیه شود و به معنای «مِنْ» ابتدای غایت [به معنای منشأ] نیست).

آن موقع به ماتریالیست‌ها گفته می‌شد: شما که می‌گویید عدم نمی‌تواند منشأ هستی باشد؛ بالاخره این «هستی» هست یا نه؟ از چه آفریده شده؟ ما می‌گوییم این عالم هستی را خدا آفریده؛ شما می‌گویید از اول بوده! (که آن هم توضیحات خودش را می‌طلبد).

آیه 117 دقیقاً به همین معنای «ابداع» اشاره دارد. کار پاستور و گراهام بل «کن فیکون» نیست؛ آن‌ها صرفاً «تغییر» می‌دهند. اما یک موجود هست که این‌گونه عمل می‌کند: «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

نفس انسان؛ مَثَلِ اَعْلَى الهی

برای اینکه کمی به ذهن نزدیک کنم: خداوند «مَثَلِ» (مانند) ندارد («لَمْ يَكُنْ لَهُ...»)، اما «مَثَلِ» (نمونه و مظهر) دارد. قرآن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَثَلِ الْأَعْلَى» (نحل، 60).

به نظر می‌رسد «نفس» من و شما از این قبیل است. بشر هیچ چیزی را نمی‌تواند [در عالم خارج] اضافه یا کم کند؛ اما در «وجود ذهنی» بعضی‌ها خلق می‌کنند؛ مثلاً یک صورت زیبایی را [در ذهن] خلق می‌کنند. الان همین بحث‌هایی که من گفتم و ذهن شما گرفت، اینها «خلق» است دیگر؛ قبلش نبود. منتها اینها «صورت ذهنی» و «وجود ذهنی» است. نفس انسان در خلق وجود ذهنی، مَثَلِ اَعْلَى الهی است. منتها خداوند در «تکوین» (خارج) خلق می‌کند و نفس ما در «ذهن» خلق می‌کند.

گسترده‌گی ابداع الهی (نمونه آماری)

[برای درک عظمت این خلق مداوم، به این آمار توجه کنید]: برخی از اتفاقات در «یک چهارم یک ثانیه» (یعنی 250 میلی ثانیه یا یک چشم بر هم زدن) عبارتند از اینکه:

- 15 هزار ستاره خلق می‌شود.
- انفجار 300 ستاره [رخ می‌دهد].
- 15 میلیون سیاره شکل می‌گیرد.
- 30 سیاه‌چال جدید [ایجاد می‌شود].
- کهکشان ما 250 کیلومتر جابجا می‌شود.
- 527 کیلومتر و 250 متر، کائنات «گسترش» می‌یابد.

قرآن هم می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (ذاریات، 47). ما داریم توسعه می‌دهیم. این «موسعون» مثل خمیری نیست که بکشی، باریک شود ولی دراز شود! نه، [این وسعت دادن همراه با خلق است]. «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

بحث درباره آیه 118 ان شاء الله برای هفته آینده خواهد بود.  
والحمد لله رب العالمين